



سال سیزدهم، شماره ۱۴۷
فروردین سال ۱۴۰۰
بسیج دانشجویی پردیس
دانشکده‌های فنی
دانشگاه تهران

PDF
تعاملی

کاندیدای نظامی یا سابقاً نظامی؟

حقیقت یا واقعیت

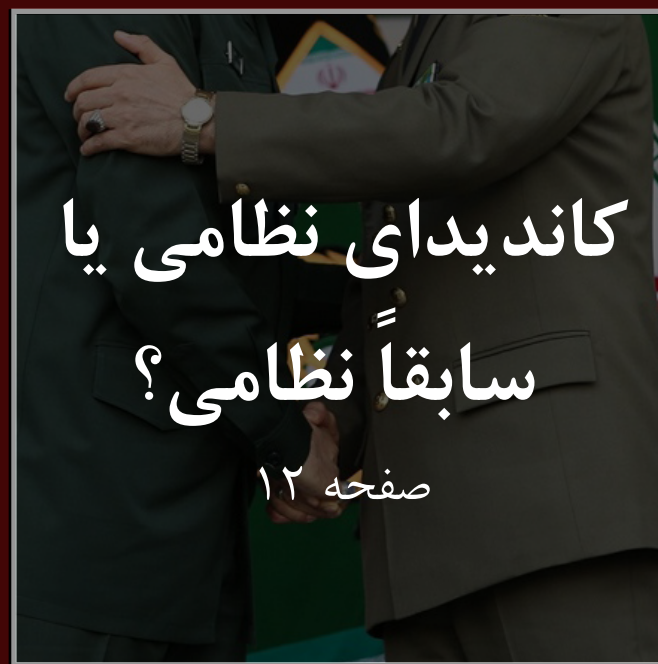
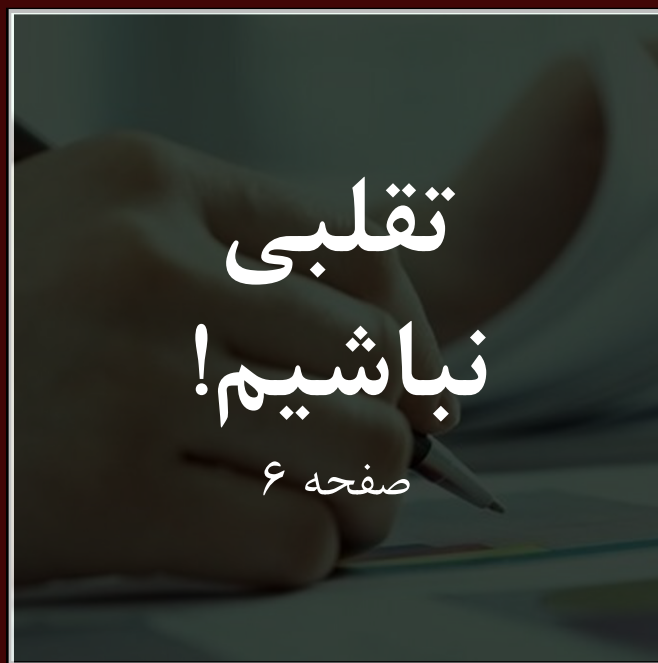
تقلبی نباشیم!

فرکانسی دوقطبی

اندر حکایات ما و مردم!

امید یا امید

فهرست





سر مقاله

سردبیر

کم کم سبزه‌ها سر بر می‌آورند. شکوفه‌ها بر درختان می‌نشینند و از کوچک و بزرگ دلربایی می‌کنند. در باد خود را می‌غلتانند و باد را موسیقی رقص مستانه خود می‌کنند. ابرها می‌آیند و دشت‌ها را غرق در قطرات الماس‌گون خود می‌کنند. این‌ها همه خبر از رسیدن بهار می‌دهد. دشت با هیجان تمام، فرش سبز خود را جلوی پای بهار می‌گستراند و خیرمقدم می‌گوید. همه شادند که بهار آمده است و سرما و سختی زمستان رفته. چه نام زیبایی بر این فصل گذاشته‌اند. حیف که عده‌ای هم‌نام بهار را بدنام کرده‌اند و هم اعتدال بهاری را!

بهار مبدأ قلب اوضاع است. بهار پیش به‌سوی هُرم تابستان است. گرمایی که تا قلب هر کس زبانه می‌کشد و نفس‌ها را گرم می‌کند. بهار است که دست بر سر نهال‌ها می‌کشد و آن‌ها را درختی تنومند می‌کند.

اما ... من بهاری را می‌شناسم که قرار است بیاید و ما را از مهر خود سیراب کند. نهال‌ها را بالغ سازد و عقل‌ها را کامل. سوی چشم‌ها را زیاد کند و نفس‌ها را گرم. اما تاکنون فقط خبر آمدنش را شنیده‌ام، آن هم از نسیمی که چندی پیش آمد و زمینی از زمین‌ها را سرسبز کرد. از نفس پیرمردی که نسیم شد و بر جان‌ها نشست.

اما چرا نمی‌آید؟ چرا بهار موعود فرا نمی‌رسد؟ مگر نه آن که زمستان چو گذشت بهار در پشت سر آن فرا می‌رسد؟ چقدر از زمستان باقی مانده است؟

ولی بهار وعده داده شده است، مطمئنیم که می‌آید. فقط کافی است در انتهای زمستان نشکنیم، همت کنیم و در برابر سرمای زمستان زمانه تاب آوریم. صاحب بهار که بیاید عدل گستر است و آزادی‌بخش ... عزیز است و عزت بخش ... باید آماده شد. نکند بیاید و در سرمای زمستان جان داده باشیم!

صاحب می‌آید ...!



حقیقت یا واقعیت

مهدی اصابتی | کارشناسی مواد و متالورژی ۹۸

تصور کنید در عالمی زندگی می‌کنید که هیچ‌کس حرف دیگری را نمی‌فهمد و هرکس نسبت به عالم خارج خود برداشتی متفاوت از دیگران دارد؛ شما با این تصور در عالم نسبت زندگی خواهید کرد.

دعوی اصلی نسبت در ذهن ایجاد می‌گردد، یعنی جایی که حقیقت شکل می‌گیرد. اما حقیقت چیست؟

برای تعریف مفهوم حقیقت باید فهمی از واقعیت برایمان ایجاد شود، در اصطلاحات جدید معمولاً به خود شیء «واقعیت» اطلاق می‌شود نه حقیقت، و ما نیز از همین اصطلاح پیروی می‌کنیم؛ پس هر وقت «واقعیت» بگوییم منظور ما خود شیء و هر وقت «حقیقت» بگوییم منظور، آن ادراکی است که از خود شیء در ذهن ما ایجاد می‌گردد.

در واقعیت صدق و کذب معنی پیدا نمی‌کند، بلکه آنچه صدق و کذب بردار است حقیقت می‌باشد، یعنی ادراکی که از شیء برای ما حاصل شده است. پس نسبت در واقع معنا و مفهوم ندارد، زیرا در نسبت آنچه که سنجیده می‌شود درستی آنچه در ذهن، از عالم خارج برداشت شده است می‌باشد.

خلاصه عقیده دانشمندان قائل به نسبت این است: برداشتی

که از ماهیت اشیاء در ذهن شکل می‌گیرد، ممکن نیست به طور دست‌نخورده در قوای ادراکی بشر ظهور کند، بلکه هر برداشتی که از ماهیت شیء توسط انسان صورت می‌گیرد با اصل ماهیت آن متفاوت است. دستگاه ادراکی (لامسه، بینایی و...) از آن جهت که ممکن است دچار خطا گردند در برداشت ما از شیء اثرگذارند و می‌توانند ما را در برداشت درست از شیء دچار خطا کنند. از این جهت است که هر فرد یک چیز را مختلف ادراک می‌کند، یعنی یک نفر در دو حالت متخلف یک چیز را دو جور متفاوت ادراک می‌کند.

اما گواهی که برای ادعای خود قائل می‌شوند این است که در علوم امروز ثابت شده که اعصاب انسان با حیوان و همچنین اعصاب انسان‌ها نسبت به یکدیگر در کیفیت عمل کردن اختلاف دارند؛ مثلاً انسان‌ها هفت‌رنگ اصلی و انواع و اقسام رنگ‌های فرعی را می‌بینند ولی بعضی حیوانات تمام رنگ‌ها را به شکل خاکستری می‌بینند، بعضی از انسان‌ها یافت می‌شوند که کوررنگی دارند، بلکه ما در زندگی عادی خود می‌بینیم که اعصاب یک فرد در حالت مختلف دو گونه عمل می‌کنند؛ مثلاً خوردنی معین در حال صحت و حال مرض دو طعم دارد، بوی معین گاهی خوش و مطبوع و گاهی ناخوش و نامطبوع جلوه می‌کند.

دقت در این مطلب واضح می‌کند که نتیجه‌گیری نسبیون جدید غلط است و اساساً حقیقت نسبی معنی ندارد زیرا در مثال بالا که دو نفر یک جسم را با دو کیفیت مختلف می‌بینند خود آن جسم در واقع یا دارای یکی از آن دو کیفیت خواهد بود و یا اینکه هیچ‌یک از آن دو کیفیت را نخواهد داشت و دارای کیفیت سومی خواهد بود و البته ممکن نیست در آن واحد دارای هر دو کیفیت مختلف باشد؛ در صورت اول ادراک یکی از آن دو نفر خطای مطلق است و ادراک دیگری حقیقت مطلق و در صورت دوم هر دو خطا کارند و در هر صورت حقیقت نسبی نامعقول است.

بعلاوه ما در علم یک سری شناخت‌هایی داریم که برای هر

فردی حاصل می‌شود، مانند «من هستم»، هیچ‌کس در بودن خودش شکی ندارد؛ این دسته از علوم را فطریات می‌نامند که بدون واسطه به حقیقت واقع پی می‌بریم و هیچ خطایی در آن راه ندارد، زیرا ما عین واقع را نزد خودمان یافته‌ایم و آنچه که شاید ما را در یافت واقع دچار خطا کند واسطه‌هایی است که برای شناخت واقع به کار می‌بریم.

در کنار فطریات ما بدیهیات عقلی هم داریم که بدون هیچ استدلالی برای تمام افراد پذیرفته شده است و هیچ نقضی بر آن راه ندارد، مانند این گزاره که «کل از جز بزرگ‌تر است»، و این سری شناخت‌ها هم هیچ خطایی در آن راه ندارد. در شناخت‌های نظری و استدلال‌های مبتنی بر بدیهیات نیز به دلیل اینکه بر پایه حقیقت مطلق و بدون خطا شکل گرفته است، هیچ خطایی راه ندارد و می‌توان گفت ما بدین‌وسیله به درستی استدلال پی برده‌ایم.

در نتیجه پی‌بردن به حقیقت ثابت و مطلق امری غیرممکن نیست، و این ادعا که «تماماً حقیقت نسبی است» گزاره غلطی می‌باشد زیرا اگر همه چیز نسبی باشد، خود این گزاره هم می‌تواند نسبی باشد و اگر ادعا شود که این گزاره درست می‌باشد پس حداقل یک حقیقت مطلق در عالم وجود دارد که این خود نقض‌کننده ادعای حقیقت نسبی می‌باشد؛ بعلاوه اینکه ما بیان کردیم بسیاری از شناخت‌ها می‌باشد که بدون خطا است و حقیقتی ثابت و مطلق برای تمام افراد است.

دربارهٔ این متن نظر دهید!



تقلبی نباشیم!

محمدحسین مرادی | کارشناسی مکانیک ۹۷

چندی پیش جشن یک‌سالگی کرونا در ایران بود. در طول این یک سال سختی‌های زیادی بر مردم و کشورمان گذشت. از رفتن عزیزان گرفته، تا مصائب اقتصادی و بدتر شدن شرایط زندگی مردم. در ترازوی تغییر سبک زندگی، گرچه وزن کفه «بدترشدن‌ها» به «بهبترشدن‌ها» می‌چربد، اما کفه «بهبترشدن‌ها» خالی خالی هم نیست. یکی از آن موارد خاص که اکثر ما دانشجویان آن را «بهبترشدن» می‌پنداریم، حلول زمین وسیع و بارور «تقلب» بود.

بیایید با هم نگاهی به این تجربه یک‌ساله بیندازیم. در اوایل تغییر آموزش از شیوه حضوری به مجازی، چه دانشجویان، چه اساتید و چه دانشگاه‌ها، همگی با معضلی بزرگ روبرو بودند. هرچند هنوز بسیاری از این مشکلات به قوت خود باقی است، اما بسیاری هم حل شد و شاید هم این ما بودیم که به آنها عادت کردیم. از دست‌دادن فضای حضوری دانشگاه و کلاس‌ها و بقیه لذایذی که نیاز به ذکر آنها نیست، ضرباتی به حق جبران‌ناپذیر بودند. اما «برد» با آنانی بود که از این آب گل‌آلود، به زیبایی ماهی گرفتند یا حداقل ماهی‌های بیشتری گرفتند!

نمره چیست؟ به نظر شما آیا بهترین نظام سنجش علم و عمل یک دانشجو صرفاً با یک عدد از صفر تا بیست قابل تعیین است؟ حتماً در وجود همه‌مان، روح ایده‌آل‌گرایانه و بلندپروازمان به صدا در می‌آید که خیر! معلوم است که چه و چه و چه! اما تا رسیدن آن روز زیبا که

معیار سنجش ما نمره نباشد، نمره معیار سنجش ماست! از استریت شدن برای کارشناسی ارشد گرفته، تا اپلای و تی‌ای شدن و ...

همگی قطعاً از اساتید برجسته دانشکده‌مان مثال‌هایی در ذهن داریم؛ همان‌هایی که حق و حقوق دانشجویان را ضایع ساخته و نمره به حق آن‌ها را از آن‌ها دریغ کرده و به همین سبب، برجسته شده‌اند. همگی قطعاً حداقل یک استاد می‌شناسیم که به هر طریقی، حتماً معدل کلاسش باید روی یک عدد خاص تنظیم شده باشد؛ یا استادی که درس و امتحانش هیچ شباهتی به هم ندارند. سخن از آن جبهه باطلی است که دوران لذت‌بخش دانشگاه را با بی‌عدالتی‌های خود، به کام دانشجویان معصوم تلخ می‌کنند و ذکر نام و نشان آن‌ها، نقل و نبات هر محفل دانشجویی و شبه دانشجویی است!

اما در سمت دیگر ماجرا؛ در لشکر مقابل، در لشکر جبهه حق، چه کسانی طلایه‌داران‌اند؟ دانشجویان بر حق و مظلومی که زیر ظلم و ستم این نظام آموزشی و اساتید ظالم در حال تلف شدن هستند و کسی قدردان استعدادهای آنان نیست. همان‌هایی که تمام مدت تحصیلشان به خون دل خوردن‌ها و شب بیداری‌های علمی گذشت و در آخر آن‌گونه که باید و شاید، اساتید حق آنان را ادا نکردند. اما این سربازان جبهه حق، به خوبی آموخته‌اند که چطور حق خود را از این نظام ظالم پس بگیرند. غیر از این است؟!

آمار و ارقام منتشرشده، این واقعیت را به خوبی نمایان می‌سازد که خیل عظیمی از ما، از جمله نویسنده، به کرات، از چوب جادویی تقلب استفاده کرده و استاد و امتحان و نظام نمره‌دهی وی را به سخره گرفته‌ایم. شاید نمونه‌های ذکر شده در پاراگراف‌های اخیر، دلیل و توجیه خوبی برای تقلب کردن باشند؛ استادی که وظیفه خود را به درستی انجام نمی‌دهد و دانشجویی که به تلافی تقلب می‌کند!

انگیزه‌های پنهان زیادی برای تقلب کردن وجود دارد. داشتن معدل پایین، به هر دلیلی، مصداق بارز خسران فی الدنيا و الآخرة است. رنک نبودن، یعنی کنکور ارشد، رنک نبودن یعنی خداحافظی با اپلای! اینان دلایل به شدت قانع‌کننده‌ای برای تقلب کردن هستند. از دیگر دلایل قانع‌کننده ذکر این عبارت است: «من که در آینده به اینها نیازی ندارم پس چرا الکی به خودم سختی بدهم و حرص بخورم؟»

اما فرار تا کی؟ همان‌طور که ذکر حسنات تقلب برای متقلب امری

بی‌پایان است، ذکر معایب تقلب نیز امری است بی‌پایان. اولین و بدیهی‌ترین نتیجه تقلب گسترده در سطح دانشگاه‌ها، کاهش سطح سواد دانشجویان و دوقطبی شدن جوامع دانشجویی است. در یک سو افرادی که به طور معمول درس خود را می‌خوانند و به‌عنوان منبع تغذیه دیگر دانشجویان عمل می‌کنند و قسمت دومی که محل ارتزاق آنها از قسم اول است. شاید فکر کنید قسم سومی هم وجود دارند که نه تقلب می‌کنند و نه تقلب می‌رسانند. آنها داده‌های پرت این جامعه آماری هستند! کسانی که از مریخ آمده و گل سرشتشان از زمینیان نیست!

نتیجه دیگر تقلب گسترده، از بین رفتن معنای نمره است. تقلب کردن همیشه به رنگ بهتر ختم نمی‌شود. برندگان این بازی، آن‌هایی هستند که بهتر و بیشتر تقلب کنند! افزایش سطح معدل اکثر دانشکده‌های فنی پس از آموزش مجازی به‌خوبی نشان‌دهنده این است که موارد زیادی هستند که علی‌رغم تقلب، چون «خوب» تقلب نکردند، از غافله عشق دوباره عقب مانده‌اند. در این بین آن‌هایی که خود، درس می‌خوانند، تقلب نمی‌کنند و نمره واقعی خود را می‌گیرند و یا فرد رنگی که به‌ناحق، رنگش بدتر می‌شود و به سبب این موضوع دست از تلاش می‌کشد، متضررهای اصلی این بازی‌اند و این اجحاف، بزرگ‌ترین خسارت تقلب است.

آیا در گذشته شما هم از آن دست نوجوانانی بودید که به دنبال بازی‌های هک شده می‌رفتید؟ همان بازی‌هایی که پول و ثروت و قدرت و ... آن از ابتدا بی‌نهایت بود. احتمالاً در ابتدا شوق و ذوق زیادی برای بازی کردن داشته‌اید و سریعاً در طول یک روز، به مراحل آخر بازی رسیده‌اید. اما در نهایت شما از چه لذت بردید؟ از تمام کردن بازی؟ لذت بازی به چه بود؟ لذت بازی، به بازی کردن بود! نه به تمام کردن بازی. تقلب کردن نیز، همان بازی کردن با بازی‌های هک شده است. شاید به آخر برسید، شاید با نمره بهتری به آخر برسید، اما اطراف، تنها سرابی بیش نیست. سرابی که تنها بعد از به پایان رساندن دوره تحصیلات محو می‌شود.

فرایند ابتلای دانشجویان به تقلب به‌مثابه اعتیاد است. ابتدا در دوزهای پایین و احتمالاً فقط دروس عمومی. بعدها، استدلال خواهند کرد که دروس پایه، گرچه مهم و پیش‌نیاز هستند، اما

بعداً در صورت لزوم، آنها را بازخوانی خواهند کرد و این دروس نیز آلوده به ویروس قلب می‌شوند. کمی بعد با این توجیه که در فلان گرایش، فلان درس تخصصی کاربرد ندارد، به سراغ آن دسته از دروس تخصصی هم خواهند رفت و در نهایت، وقتی که تمامی بدن و ریه‌ها درگیر قلب شد، خود را درحالی که آخرین درس این ترم را نیز با آخرین گروه قلب به پایان رسانده‌اند می‌بینند. درست در همین لحظه است که نگاهی به پشت سر خود می‌اندازند. ترمی آکنده از تمرین‌های کپ زده شده، کویزهای آغشته به قلب و «سلام استاد صبح بخیر» های متصل به رختخواب؛ این ثمره یک ترم تلاش آنهاست. از خود می‌پرسد: «خب؟ چه یاد گرفتم؟» پاسخ می‌شنوند: «یاد گرفتم که به فلان طریق نیروهای وارد بر یک المان از سیال را بازنویسی کنم» و سپس اندکی مکث: «نه، نه! راستی چگونه این کار را می‌کردیم؟! به یاد ندارم!». او در طول ترم، بنایی ساخته است که به جای تیرآهن، در آن چوب‌شور استفاده شده و با اولین ضربه همه آن به خرابه‌ای تبدیل می‌شود! «خب! خب! حالا این ترم گذشت. ایشالا ترم‌های بعدی کمتر قلب می‌کنم!». اما اعتیاد بالای خانمان سوزی است. ترم‌های بعد نیز به همین منوال سپری خواهند شد و در آخر در لوح فارغ التحصیلی‌ش درج می‌شود: تقدیم به شما و تمامی آنهایی که با کمکشان این مدرک را کسب کرده‌اید!!

و این تازه اول ماجراست. فردی با نمرات عالی و سواد عالی! این تناقض در آینده خود را نشان خواهد داد. مگر نه این است که معتاد مذکور، در نهایت به پستی یا مقامی رسیده یا به‌عنوان مهندس در جایی مشغول به کار شده و یا کرسی هیئت علمی‌ای را اشغال خواهد کرد؟ پس دیگر نباید تعجب کنیم اگر ساختمانی با زلزله‌ای خفیف فروریخت یا از مسئولی خطایی سر زد و یا چرا بعضی از اساتید در حد دانشگاه تهران نیستند. شاید در گذشته‌ای دور، کرونایی بوده، قلبی صورت گرفته و نمراتی غیرواقعی به‌دست آمده و سپس به‌ناحق، شخصی استخدام شده! و حال آن شخص و این چرخه معیوب در حال بازتولید همان اساتید و مهندسان سابق هستند! قلبی نباشیم!

درباره این متن نظر دهید!

فرکانس دوقطبی

مهدی اسمعیلی | کارشناسی برق ۹۷

برای آنکه بتوانیم بر این موضوع احاطه پیدا کنیم و اهمیت این بحث را درک کنیم لازم است که پاسخ چند سؤال را بررسی کنیم که اولاً: دوقطبی به چه معناست و چه زمانی و چگونه ایجاد می‌شود؟ ثانیاً: این دوقطبی‌سازی چه نفعی برای افراد و احزاب دارد؟ ثالثاً: اثرات دوقطبی‌سازی بر جامعه چیست؟

۱. دو قطبی سازی به چه معناست و چه زمانی و چگونه ایجاد می‌شود؟

هرگاه در بزنگاه‌ها و موقعیت‌های حساس قرار می‌گیریم احزابی در جهت پیشبرد اهداف خود، جامعه را به سمت دوقطبی شدن پیش می‌برند یعنی به جای پیش رفتن مسائل در ابعاد تخصصی، فضا به سمت اهداف فرعی پیش می‌رود. بعضی از گروه‌ها این مسائل فرعی را به نحوی تبیین می‌کنند که احزاب مخالف را در مقابل آن قرار می‌دهند و به این صورت مسائل اصلی و تخصصی به مسائل دست پایین‌تر تقلیل پیدا می‌کنند و این گروه‌ها تا مرز دشمنی در مقابل یک دیگر قرار می‌گیرند. در میان مردم و جامعه عده‌ای طرفدار یکی از این دو دسته خواهند شد و عده‌ای طرفدار دسته دیگر! و به این صورت جامعه‌ای دوقطبی شکل می‌گیرد به نحوی که شکاف عمیقی بین نظر دو قسمت جامعه شکل گرفته‌است.

ریشه دوقطبی عوام‌گرایی است که منجر به ایجاد شکاف‌های قومی، اجتماعی و مذهبی می‌شود که انسجام را دچار آسیب می‌کند. اوج دوقطبی‌ها معمولاً در ایام انتخابات یا حول دیگر مسائل سیاسی مهم شکل می‌گیرد و اگر بخواهیم به مصادیق آن از ابتدای دههٔ نود اشاره کنیم می‌توان به برجام که به‌عنوان مهم‌ترین راه خروج از بحران‌ها بیان می‌شد (دوقطبی موافقان و مخالفان برجام یا موافقان تعامل با دنیا و برون‌رفت از مشکلات و مخالفان آن) اشاره کرد.

۲. این دوقطبی‌سازی چه نفعی برای افراد و احزاب دارد؟

افرادی از دوقطبی نفع می‌برند که از راه درست و اصولی نمی‌توانند اهداف خود را دنبال کنند یا اینکه توان رقابت در فضای سالم با جبهه‌های مخالف را ندارند بنابراین فضا را به سمتی می‌برند که از مسائل اصلی دور شده و به این نحو بتوانند حرف خود را به کرسی بنشانند. در واقع اذهان عمومی را به سمتی ببرند که بتوانند به خواسته‌های خود در مسائل سیاسی، اقتصادی و ... برسند.

۳. اثرات دوقطبی‌سازی بر جامعه چیست؟

همگان اذعان دارند که دوقطبی مخرب است چون انسجام ملی را نشانه می‌گیرد و جبهه‌های مختلف را در مقابل هم قرار می‌دهد. همچنین بعضی از گروه‌ها برای رسیدن به مقصود خود به هر ابزاری دست می‌اندازند، تهمت می‌زنند، دروغ می‌گویند، برچسب می‌زنند و ... که فرهنگ و اخلاق جامعه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و همان‌طور که اشاره شد ممکن است گروه‌هایی با دوقطبی‌سازی جامعه در بزنگاه‌های مهم سیاسی مانند انتخابات، سرنوشت یک ملت را عوض کنند.

و در آخر زمانی می‌توانیم از تبعات دوقطبی شدن جامعه دوری کنیم که اولاً احزاب بتوانند در فضای سالم و عاری از بد اخلاقی‌ها رقابت کنند، دوماً افراد جامعه نیز هوشیار باشند و به‌خاطر غلیان احساسات بر منطق، تصمیم‌گیرند و اساس تصمیم‌گیری آن‌ها عملکردها و برنامه‌ها باشد. دربارهٔ این متن نظر دهید!



کاندیدای نظامی یا سابقاً نظامی؟

اسماعیل حسین شهیدی | کارشناسی برق ۹۸

تقریباً سه ماه دیگر تا شروع انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ باقی مانده است و احتمال کاندیداتوری طیف گسترده و متنوعی از چهره‌های سیاسی و نظامی! وجود دارد. این که چطور قرار است در این مدت‌زمان کم، گروه‌ها و جناح‌های سیاسی به جمع‌بندی برسند هم‌چنان در هاله‌ای از ابهام است.

۴۲ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گذشته است و با پذیرش همه‌ی پیشرفت‌های حاصله در این مدت، مشکلات و مسائل عدیده‌ای پیش‌پای ملت و مسئولین قرار گرفته. مشکلاتی که مخصوصاً در سال‌های اخیر پایداری بیشتری پیدا کرده‌اند و از این‌رو فریاد تحول‌خواهی عامه‌ی جامعه بیش‌ازپیش به گوش می‌رسد. طبیعتاً برای تغییر و تحول به فردی با روحیه تحول‌گرایانه نیاز است تا بتواند عملکردی متفاوت از مسئولین سابق داشته باشد. اما همین موضوع سبب شده چهره‌های جدیدی به خود اجازه‌ی عرض‌اندام داده تا زمزمه‌های کاندیداتوری خود را به گوش عوام برسانند. یکی از این موارد احتمالی حضور افراد نظامی در عرصه‌ی انتخابات است. این اتفاق از ابعاد گوناگون قابل بررسی است.

در ابتدا به سراغ روحیات یک کاندیدای نظامی می‌رویم. نظم، جدیت و دیکتاتوری (بخوانید اقتدارگرایی با چاشنی خودرأیی) سه روحیه‌ای است که توسط موافقین و مخالفین این کاندیداها

بیش‌تر مورد توجه قرار می‌گیرند. عده‌ای حضور نظامیان را به جهت روحيات مطروحه سبب سلب آزادی می‌دانند و در مقابل نیز برخی معتقدند که اتفاقاً جدیت، نظم و حتی روحيات دیکتاتوری! یک شخص نظامی برای ایجاد تغییرات اساسی و اصلاح لازم است. اما آن چیزی که احتمالاً باید بیش از بقیه‌ی نکات به آن توجه کرد این است که آیا حضور یک فرد نظامی حمایت خواسته یا ناخواسته‌ی یک ارگان خاص را به دنبال ندارد؟ دخالت یک ارگان نظامی در مسائل سیاسی سبب کاهش تمرکز بر روی مسئله امنیت نمی‌شود؟ مرور بخشی از سخنان امام خمینی (ره) در این خصوص می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد:

«اگر جهات سیاسی و مناقشات سیاسی در سپاه رفت و در ارتش رفت، باید فاتحه این سپاه و ارتش را ما بخوانیم.

اگر ارتش یا سپاه پاسدار یا سایر قوای مسلح در حزب وارد بشود، آن روز باید فاتحه آن ارتش را خواند. در حزب وارد نشوید، در گروه‌ها وارد نشوید. اصلاً، تکلیف الهی - شرعی همه شما این است که یا بروید حزب یا بیایید ارتش باشید؛ مختارید از ارتش کناره‌گیری کنید بروید در حزب، میل خودتان.

در هر گروهی که وارد هستید باید از آن گروه جدا بشوید، ولو یک گروهی است که بسیار مردم خوبی هم هستند، ولو یک حزبی است که بسیار حزب خوبی هست، لکن اصل وارد شدن در حزب برای ارتش، برای سپاه پاسداران، برای قوای نظامی و انتظامی وارد شدنش جایز نیست، به فساد می‌کشد اینها را ... اگر وارد بشوید، بالاخره به هم خواهید زد خودتان را و بالاخره در مقابل هم خواهید ایستاد و نظام را به هم خواهید زد و اسلام را تضعیف خواهید کرد. تکلیف همه شما این است که با هم باشید بدون اینکه در یک حزب یا در گروهی وارد شده باشید، هر گروهی می‌خواهد باشد.»

در سخنان حضرت امام گویا منعی برای ورود افراد سابقاً نظامی به عرصه انتخابات موجود نیست. با این شرط که این حضور، همراهی و حمایت آن نهاد نظامی را مطلقاً به همراه نداشته باشد. چراکه «بالاخره در مقابل هم خواهند ایستاد». اما ورود یک نظامی به ساختار سیاسی و عرصه انتخابات در صورت با

حمایت ناخودآگاه آن ارگان نظامی همراه است و نمی‌توان انتظار داشت حتی پس از اعلام براءت آن فرد، عموم افراد این موضوع را نادیده بگیرند. چه‌بسا جناح‌هایی در ارگان‌های نظامی دست به اعلام براءت صوری بزنند در حالی که سیاست پیچیده‌تر از این حرف‌ها است.

سیاست‌زدگی یک ارگان نظامی، سبب می‌شود که آن ارگان از هدف اصلی خود که صیانت از امنیت عمومی کشور است، دور شود و به سمت صیانت از یک جناح خاص برود. ارگان‌های نظامی، اساساً به سبب آن که از قدرت نظامی برخوردار هستند، در آخرین خط حمایتی هر حکومتی قرار دارند. ارگان‌های نظامی محل افرادی است که موقعیت خود را درک می‌کنند و متوجه‌اند حضور آن‌ها در این ارگان، به سبب حفظ و پاسداری از تمامیت یک کشور است و نه بازیچه دست اصحاب قدرت شدن. از همین رو، حضور سیاسی این ارگان‌ها، به معنای فراموشی جایگاه خود و رها ساختن آن هدف والای اصلی است که می‌تواند در نوع خود زنگ خطری بزرگ را به صدا در بیاورد.

شاید در ابتدا مسئله به آن بزرگی نباشد، اما فرض کنید یک ارگان نظامی، در منتهای سیاست‌زدگی خود قرار گرفته باشد. اگر همانند آنچه در فتنه ۸۸ رخ داد، گریبان‌گیر این کاندیدای نظامی شود، واکنش چه خواهد بود؟ فرض کنید تمام آن افرادی که در آن فتنه حضور داشتند، مسلح بودند! نتیجه مشخص است! به همین جهت امام گربه را دم حمله کشت.

«بالاخره به هم خواهید زد خودتان را و بالاخره در مقابل هم خواهید ایستاد و نظام را به هم خواهید زد و اسلام را تضعیف خواهید کرد.» [درباره این متن نظر دهید!](#)



اندر حکایات ما و مردم!

مهدی بهمن آبادی | کارشناسی مکانیک ۹۶

نه جماعت روشنفکری که از روی بالکن خانه خود سیگار بر لب و فنجان در دست تظاهرات مردم را نظاره می‌کنند درک درستی از مردم دارند و نه جماعت به اصطلاح انقلابی که خود را در میانه میدان می‌بینند.

فعلاً با گروه اول کاری نداریم و آن‌ها را با تزهایشان تنها می‌گذاریم. ولی سؤال اینجاست، گروه دوم که خود را انقلابی می‌دانند و داعیه مردم‌سالاری دارند چرا تا این حد از مردم دور افتاده‌اند.

در حالت ایده‌آل با این پیش‌فرض جلو می‌رویم که جمهوریت و مردم‌سالاری به‌عنوان آرمان و اصل اساسی انقلاب اسلامی پذیرفته شده است و امام به‌خاطر شرایط اضطراری و کم شدن فشارهای داخلی و خارجی آن را نپذیرفته است. اگرچه در اکثر افراد این پیش‌فرض صادق نیست و پیشوند جمهوری را وصله‌ای نجسب به اسلامیت نظام می‌دانند و آرزو دارند هر چه زودتر از دامانش پاک شود.

به هر صورت اگر جمهوریت را به‌عنوان آرمان بپذیریم فهم نادرست از شرایط و خواست مردم بلایی است که گریبان‌گیر جماعت انقلابی است و هرچه می‌گذرد این کج‌فهمی بیشتر می‌شود. در واقع شکافی که جماعت نخبه‌نما و بالانشین در مقوله رفاه اجتماعی و اشرافی‌گری ایجاد کردند، جماعت انقلابی از لحاظ کج - فهمی و دید ناقص آن را تشدید کرده‌اند.

برای این دور افتادگی فکری و رفتاری از مردم دو دلیل عمده می‌توان

ذکر کرد که اگر علاج نشود قطعاً هر روز این شکاف بیشتر شده و طبیعی است در لایه‌ی اختلاف‌نظر نخواهد ماند و روزبه‌روز این اختلاف در رفتار سیاسی و اجتماعی و مردم بروز بیشتری خواهد داشت.

(۱) قله‌ای که به دامنه راه ندارد!

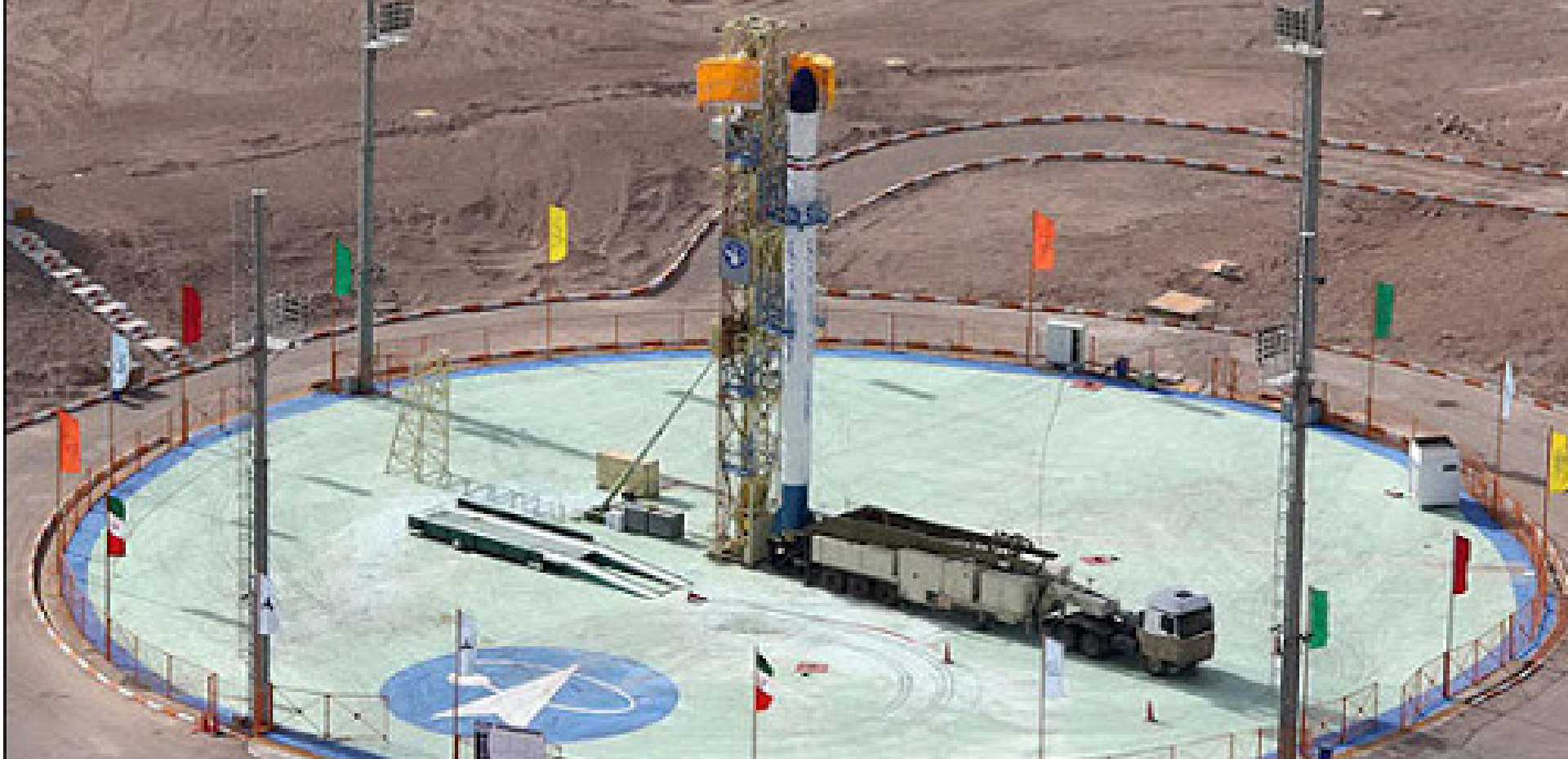
ما به‌عنوان کسانی که خود را ملزم به پاسداری از آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌دانیم، آن‌ها را به‌مثابه قله‌هایی تصویر می‌کنیم که اکنون در دامنه آن ایستاده‌ایم اما معمولاً بدون توجه به توان مردم و مسیر رسیدن به قله، آرمان‌ها را فریاد می‌زنیم و این برای مردم اصلاً قابل‌درک نیست. در واقع مردمی که در دامنه کوه هستند مسیر مشخصی برای رسیدن به قله نمی‌بینند که بخواهند همراهی بکنند و امت حزب‌الله هم در خوشبینانه‌ترین حالت در میان مردم ایستاده و فریاد رسیدن به قله را سر می‌دهد (بگذریم از اینکه بیشتر اوقات در میان مردم بودنی وجود ندارد و به بلای روشنفکر نمایان سیگار بر لب مبتلا می‌شوند). نمونه بارز این اتفاق موضع انقلابیون در برابر برجام بود. ما که استقلال کشور را با این توافق به محاق رفته تصور می‌کردیم دائم در حال نفی برجام بودیم در حالی که مردم به تنگ آمده از مشکلات اقتصادی تنها راه را تنش‌زدایی با آمریکا می‌دانستند (یا بهتر است بگوییم به آنها نشان دادند که تنها راه همین است) و ما هیچ راه جایگزینی نتوانستیم به مردم نشان بدهیم و کارآمدی آن را برایشان اثبات کنیم و کار ما بیشتر دادن شعارهایی بوده که واقعی بودن آنها برای مردم در ابهام است.

(۲) آرمان‌خواهی نیم‌بند

اگر آرمان‌خواهی را وظیفه اصلی خود می‌دانیم باید آن را تمام‌وکمال انجام دهیم. گاهی مصلحت‌ها و واقعیت‌های روز کشور گریبان ما را می‌گیرد ولی هیچ کجای این مصلحت‌ها، مردم در نظر گرفته نشده است و مصلحت اشخاص و منافعشان همیشه ارجح بوده.

مثلاً در شرایط جنگ اقتصادی اگر به تعاملات ذلت‌بار با کشورهای دیگر و پیوستن به کنوانسیون‌های بین‌المللی مانند پاریس، FATF، پالرمو و... اعتراض می‌کنیم، باید برای رفع تبعیض و صدای مردم بودن هم برنامه داشته باشیم، باید اصلاح‌ساز و کارهایی که موجب این وضعیت اسفبار شده را هم مطالبه کنیم، در واقع باید تمام ملزومات مطالبه‌گری را احصاء کنیم تا چهره‌ای کاریکاتوری یا قبیله‌ای در افکار مردم نداشته باشیم.

قطعاً به جز این دو دلیل حکایات مفصلی میان ما مردم است ولی فعلاً به همین میزان قناعت می‌کنیم. [درباره این متن نظر دهید!](#)



امید یا امید

زینب سعیدی | کارشناسی برق ۹۸

یک: ۱۲:۲۹ به وقت تهران - ۱۹ فوریه ۲۰۲۱

۱۰۲ دقیقه از شروع پخش زنده ناسا

صفحه لایو یوتیوب، اتاق کنترل ناسا را نشان می‌دهد و صدای گزارشگر که سرعت و ارتفاع Perseverance را اعلام می‌کند، پخش می‌شود و بعد یک جمله: «تأیید می‌شود مریخ‌نورد استقامت با موفقیت بر روی سطح مریخ نشست». هم‌زمان با خوشحالی تمام افرادی که در اتاق کنترل از نزدیک شاهد ماجرا هستند، چت‌باکس کنار صفحه هم پر از پیام تبریک می‌شود. اما آنچه که در این میان بیشتر به چشم می‌آید، یک پیام است:

Soheil Jashidy بر محمد و آل محمد صلوات

Soheil Jamshidy بر محمد و آل محمد صلوات



دو: ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ شمارش معکوس تا مریخ

۶۵۴۶۵۰ بازدید تا ۲۵ فوریه ۲۰۲۱

کلیپ ۲۲ دقیقه‌ای ناسا از آماده‌سازی و مراحل مختلف کار بر روی "Perseverance" و "Ingenuity" و "Atlas" و صحبت‌های

جالب از زبان آدم‌های مختلفی که در این پروژه حضور داشتند، در تشریح اینکه چه فرایندی، چرا و چگونه طی شده و چه دلیلی دارد که اصلاً به چنین موضوعی پرداخته و برای آن این همه هزینه شود. با چینش جذاب صحنه‌ها، تصویربرداری از زوایای مختلف، موسیقی متن هیجان‌انگیز و جو رسانه‌ای سنگین از تلاش آنها جهت دستیابی به مرزهای دانش و علم، برای کمک به اعتلای بشریت!

اینجا هم اما چیزی که مهم است نه فقط خود آن ۲۲ دقیقه که اولین کامنت زیر ویدئو است:

Jerson Castillo

I am 11 years old but I am going to be astronaut

با ۱۲۰۰ لایک!



سه: ۹ فوریه ۲۰۲۱

مریخ‌نورد «الامل» به مریخ می‌رسد. مریخ‌نوردی که هرچند به دست متخصصان برکلی و کلرادو و آریزونا، در خاک آمریکا طراحی و ساخته شده، صرفاً برای دخیل کردن نام امارات سفری به دبی داشته و سپس با یک هواپیمای AN-۱۲۴ به ژاپن رفته و از تانیگاشیما پرتاب شده، اما خوب به خوراک خبری رسانه‌ها تبدیل می‌شود، چرا؟

چهار - ۲۱ فوریه ۲۰۲۱ - ۹ صبح

یک گزارش ۱۰۸ ثانیه‌ای از کاوشگر ۹ که مثلاً قرار است کپسول زیستی باشد و ما را یک گام به ارسال انسان به فضا نزدیک کند؛ پروژه‌ای که از سال ۹۳ تا الان خوابیده بود و ناگهان سر و کله‌اش پیدا می‌شود. گزارش که در این ۱:۵۸ دقیقه مروری بر تلاش‌ها و دستاوردهای ایران در ارسال موجود زنده به فضا دارد، به



توضیحاتی بسیار ساده از این کاوشگر بسنده می‌کند و نه خبری از شرح دقیق‌تر بخش‌های مختلف کپسول است (حداقل یک سطح بالاتر از اینکه بگویند این بخش دماغه است و اینجا موجود زنده قرار می‌گیرد!)، نه کوچک‌ترین توضیحی که چه ضرورتی دارد ایران به چنین پروژه‌های پردازد. همه این‌ها در قالب همان گزارش‌های قبلی از دستاوردهای کشور! همان گزارش‌هایی که چه فناوری نانو باشد، چه سلول‌های بنیادی و چه خبر دستیابی به فلان قطعه صنعتی، به یک روش روایت می‌شود.

این ۴ اتفاق چه ربطی به هم دارند؟

یک: دو میلیون نفر از نقاط مختلف دنیا به‌صورت زنده نزدیک شدن مریخ‌نورد ناسا به این سیاره را در یوتیوب تماشا می‌کنند (کاری ندارم دوبرابر همین تعداد در همان لحظه در تگزاس بی‌آب و برق مانده‌اند، اما در کامنت‌ها کسی اشاره نمی‌کند!). به این آمار، تعداد تماشاگران اینستاگرام و آن‌هایی که خبرش را از فیسبوک و توئیتر دنبال می‌کنند را هم اضافه کنید. آدم‌هایی از ملیت‌ها و زبان‌های مختلف نزدیک به دو ساعت در حال تماشای لایوی هستند که حتی ۱۰ دقیقه هم خود مریخ‌نورد را به‌صورت زنده نشان نمی‌دهد، بلکه گفتگوهایی از اتاق کنترل را نظاره می‌کنند، صحبت‌های متخصصین این پروژه و پاسخ‌ها به سؤالات بچه‌هایی که شاید ۱۰ سال هم ندارند را می‌شنوند و گزارش‌هایی بسیار دقیق طراحی شده از ساخت و آماده‌سازی بخش‌های مختلف پروژه را می‌بینند! چرا؟ این همه آدم چرا باید جذب پروژه‌ای در آن سر دنیا باشند و با هیجان و استرس برای موفقیت آن آرزو کنند و بعد

از شنیدن خبر اجرای موفق این قدر خوشحال شوند؟ آن هم نه پروژه‌ای که بتوان گفت سود خاصی برای آنها دارد، حتی کاملاً جدید هم نیست! این اولین بار نیست مریخ نوردی با موفقیت بر روی این سیاره می‌نشیند. حتی بسیاری از این افراد از کشورهای هستند که خودشان صاحب حرف در این حوزه‌اند! چند نفر از میان این همه آدم با همین هیجان و باور برای پروژه‌های مشابه دیگری هم دست به دعا برمی‌دارند؟

دو: می‌توان دید که کلیپ ۲۲ دقیقه‌ای ناسا با موفقیت عملیاتش را به سرانجام رسانده است. کامنت‌ها به اندازه کافی گویاست که چه تصویری از ناسا و پروژه‌هایش در ذهن غالب افکار عمومی حتی غیرآمریکایی‌ها ایجاد می‌شود! مهم‌ترین بخش این کلیپ شاید مصاحبه با دو نوجوانی بود که اسامی پیشنهادی‌شان برای مریخ‌نورد و هلیکوپتر این مأموریت انتخاب شد! همین دو دقیقه مصاحبه، نتیجه‌اش را در اولین کامنت نشان داده است: «من می‌خواهم فزانورد شوم». بله شاید این بچه هم بزرگ شود و مثل میلیون‌ها آمریکایی دیگر ببیند رؤیای آمریکایی آن چیزی نبوده که فکرش را می‌کرده اما کلیپ کارش را درست انجام داده است!

سه: تقریباً همه می‌دانستند امارات بیشتر نقش اسپانسر را برای آمریکایی‌ها داشته تا متخصصینش بتوانند توانایی‌هایشان را محک بزنند و پروژه دیگری را پیش ببرند و مریخ‌نورد به اسم اماراتی‌ها تمام می‌شود چون دفعه بعد هم باید سر کیسه را همین‌ها شل کنند. پس چرا این قدر راحت «الامل» را تا این اندازه بولد کردند؟ چرا در همین کشور خودمان پتک شد و بر سر دستاوردهای کاملاً بومی خودمان فرود آمد؟ چطور همه از نقش زن‌ها در این پروژه گفتند اما از ناچیز بودن نقش واقعی اماراتی‌ها در این پروژه نه؟ چطور شده که فقط یک جنبه از ماجرا این حد دیده می‌شود؟

چهار: واکنش‌ها به خبر واقعاً جالب است! گویی کسی باور نمی‌کند ما به چنین فناوری‌ای بتوانیم دست پیدا کنیم. خیلی



هم دور از انتظار نیست. چرا باید بعد از شش سال یک‌دفعه سروکله پروژه‌های پیدا شود که به نظر نمی‌آید فناوری و بودجه‌اش را داشته باشیم. اصلاً فضا به ما چه! ها؟! وقتی این همه مشکل روی زمین داریم چرا باید به فکر فضا بود؟ اینکه چرا کسی به این سوال‌ها جوابی نمی‌دهد خود سؤال دیگری است.

پاسخ چراها چه شد؟ چه چیزی این وسط مگر فرق داشت که امید امارات شد سمبل پیشرفت اما امید خودمان که با دست‌های جوانان همین سرزمین در همین خاک ساخته شده را ندیدند؟ چطور این همه ایرانی برای سالم رسیدن استقامت به مریخ هیجان دارند اما کاوشگر ۹ مان را مسخره می‌کنند؟ کجای کار می‌لنگد؟

می‌دانید قضیه چیست و چرا اینها را می‌نویسم؟ چون «ما در بیان دستاوردهای مان الکنیم!». هنوز یاد نگرفته‌ایم درست نشان بدهیم چه کرده‌ایم و چرا کرده‌ایم و چه‌ها خواهیم کرد! فناوری‌های ما هر روز پیشرفت می‌کند، اما ما همچنان در همان متدهای گزارش‌دهی دو دهه قبل اما مانده‌ایم! هنوز هم وقتی از یک دستاورد گزارش تهیه می‌کنند، یکی از آن سه چهارتا موسیقی «حس غرور ملی» ویژه ۲۲ بهمن را به همراه چند تا از این عبارتهای «دانشمندان و محققان کشورمان»، چاشنی همان تم قبلی گزارش‌ها می‌کنند و به ترتیب تمام نوبت‌های خبری تمام شبکه‌های سیما همان یک گزارش را نشان می‌دهند، هم‌زمان کانال‌های خبری مختلف هم همان را پست می‌کنند و الحمدلله! این دستاورد هم به مردم اطلاع داده شد و دیگر مردم امیدوارتر می‌شوند و جوانان با انگیزه وقتش شده بروند سراغ گزارش بعدی!

نتیجه‌اش چه می‌شود؟ می‌شود اینکه امارات پروژه مریخ‌نوردش که فقط پولش را داده و چهارتا مهندسی هم که بولدشان کرده (که عملاً زیردست آمریکایی‌ها در این پروژه کارآموزی کردند و نه بیشتر) را می‌کند توی چشم و چال ما، آن وقت ما حتی یک لیست کامل و گزارش تجمیعی درست و حسابی از تمام پروژه‌های فضایی‌مان برای دسترس عموم نداریم، نه در خود سازمان فضایی و نه در هیچ سازمان و نهاد و رسانه دیگری، می‌شود آن که جوان این مملکت هدف نهایی درس خواندنش، می‌شود اینکه در ناسا کار کند، اما اگر بگویی خودمان می‌خواهیم انسان به فضا بفرستیم به ما می‌خندد! می‌شود اینکه تک‌تک ما رؤیای فضاورد شدنمان در بچگی را از ناسا و آرم آن روی لباس شخصیت‌های داستان‌های دوران کودکی الهام گرفتیم و اگر خیلی هنر کرده باشیم، آن موقع‌ها که در همین ایران فرگام و پیشگام را موفق به فضا فرستادند، با خودمان گفتیم چه خفن، ما هم داریم می‌شویم مثل ناسا!

فعلاً تمام صحبت من بر روی توانایی رسانه‌ای کردن دستاوردها و درست گزارش دادن از آن‌هاست و به‌نقدهای دیگر سازمان فضایی و صداوسیما و... کاری ندارم. صحبت‌م از حرف‌های رهبری است که می‌گوید «تبلیغات ما ضعیف است». آنجا که سال ۶۹، در دیدار سالانه با مردم آذربایجان تأکید می‌کند «من توصیه می‌کنم به مسئولین، نه به زبان مبالغه، نه فقط با گزارش دادن زبانی (بلکه) به صورت عملی، به صورت هنری، گزارش‌های صحیح درباره انواع و اقسام پیشرفت‌های کشور را مطرح کنند».

من فقط یک سؤال دارم: یک دستاورد را نام ببرید که در این دوران به صورت درست نه با افراط و تفریط آن را معرفی کرده باشند، آن هم برای رده‌های مختلف مخاطب؟! صنعت فضایی که گفتم تنها یک مثال ساده بود از آنچه که در بیان دستاوردهایمان می‌گذرد! بسیاری از حوزه‌های دیگر و نه فقط فناوری که حتی در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و ...

باز خدا پدر و مادر طراحان «اولین‌ها» و «ایران ۲۰» در دانشگاه امام حسین و شبکه مستند را بیامرزد، به صورت مناسبی هم که شده کمی درست و حسابی تر کار کردند. ولی کارهای مقطعی و مناسبی به‌تنهایی آن چیزی نیست که جواب بدهد! نه آن نهال امیدی که گام دوم از آن حرف زده شده را می‌کارد و نه نسل آینده این مملکت را رشد می‌دهد. آنچه که بدان نیاز داریم - جدای از

خود دستاوردی که باید به دست بیاید! - کار رسانه‌ای برنامه‌ریزی شده و منظم است. نه صرف گزارش دادن‌های صداوسیما و نه صرف برنامه گرفتن‌های مناسبتی سازمان‌ها و کلیپ و اینفوگرافیک درست کردن‌های دهه فجر!

خب حالا چه کنیم؟ اصلاً چه کارهایی می‌توان کرد؟ پرداختن به نقش صداوسیما (گزارش‌ها و برنامه‌هایش)، هر نهاد و سازمان دخیل در آن دستاورد (در مثال‌هایی که آوردیم، سازمان فضایی)، وزارت علوم و وزارت آموزش و پرورش (برای برنامه‌ریزی مناسب با هر دسته مخاطب) و حتی نقش خانواده‌ها و ... زمان بسیاری می‌طلبد و شرح کم‌کاری‌های این حوزه داستان دردناکی است که به همین جا ختم نمی‌شود. پس فقط چند مثال ساده می‌زنیم از اقداماتی ساده. اقداماتی که شاید در نگاه اول چندان مؤثر به چشم نیایند اما یک برنامه مدون و مدیریتی قوی (که صدالبته مشکل همیشگی مملکت ما بوده است) اگر چاشنی ایده‌ها شوند می‌تواند به‌خوبی به نتیجه برسد.

مثلاً فرض کنید بخواهید دستاوردهای همین صنعت فضایی را برای بچه‌های دبستان و راهنمایی (متوسطه اولی‌ها با این نظام آموزشی جدید!) توضیح بدهید. چه می‌کنید؟ قبل از اینکه بخواهید به بچه‌ها بگویید چه کارهایی در این حوزه انجام شده است، اول باید جذاب بودن موضوع را به آنها نشان دهید ولی نه با دورنمای ناسا! کدام کتاب علوم دبستان ما از فرگام و پیشگام گفته است؟ (اگر شما هم نمی‌شناسیدشان باید بگوییم که اینها اسامی دو میمون فضانورد ایران بود که با موفقیت به زمین بازگشتند!) اصلاً چندتایشان می‌گویند ما توانایی ساخت و ارسال ماهواره را داریم؟ انیمیشن‌هایمان چه؟ تابه‌حال سفر به فضا را خودمان از زبان خودمان و نه با ترجمه داستان‌های دیزنی و پیکسار برای بچه‌ها روایت کرده‌ایم؟

بیا بیا فرض کنیم تمام این کارها به‌درستی انجام شد. بعدش چه؟

حالا می‌شود کارهای زیادی کرد، وقتی آنها به موضوع علاقه‌مند شدند کافی است چند تا بازدید علمی بروند (مورد علاقه‌ترین چیز تمام دوران تحصیل) از مراکز نجومی و فضایی کشور (کم هم نیستند) - از رصدخانه‌های کشور (که برخلاف خیلی چیزهای دیگر الحمدلله این یک مورد در تهران جمع نشده) - و حتی از اتاق‌های آسمان‌نمای کانون‌های فکری شهرها! وقتی با دنیای بیکران آن

سوی آسمان آشنا شوند به راحتی می‌توان به آنها نشان داد چرا کار بر روی این موضوع مهم است و اصلاً چه کارهایی می‌شود کرد و چه کارهایی شده است.

یکی دیگر از کارهای بسیار جذاب و تأثیرگذاری که می‌توان انجام داد این است که از آنها نظر خواسته شود! مثلاً از آنها خواسته شود برای موجودات زنده یا وسایلی که برای ارسال به فضا انتخاب و طراحی می‌شوند اسم پیشنهاد دهند و نهایتاً یکی از آنها انتخاب شود. شاید این ساده‌ترین راه برای ایجاد حس خودباوری باشد. در همین خلال می‌توان از پروژه‌های قبلی به زبان ساده برای آنها گفت (مثلاً فرض کنید خود سازمان فضایی برای هفته فضا برنامه بریزد و این موارد را با کمک مدارس - نه فقط در تهران - برای دانش‌آموزان به زبان ساده توضیح بدهد)

برای دبیرستانی‌ها و دانشگاهی‌ها چه؟ حقیقتش این است که نتیجه مثبت گرفتن برای این گروه تا حد بسیار زیادی وابسته به این است که با چه پیش‌زمینه‌ای از مرحله قبل عبور می‌کنند، ولی هنوز هم ایده‌های زیادی هست، دم دست‌ترینش هم برگزاری مسابقات! نه مثل کیوبست‌ها که فقط عده‌ای از دانشجویها که پیشینه آن را دارند برای این مسابقات اقدام می‌کنند. نه! می‌شود برای دانش‌آموزان دبیرستانی کارسوق‌های علمی برگزار و در ادامه آن، مسابقاتی طراحی کرد. در میان همین مسابقات با چیدن برنامه‌های مختلف به راحتی می‌توان داستان فضایی کشور را از زبان متخصصین این حوزه و از نزدیک برای دانش‌آموزان روایت کرد! حرکت خوبی که برای رشته‌هایی مثل علوم‌شناختی در برخی بخش‌های کشور شروع شده، اما می‌تواند با یک برنامه‌ریزی مناسب برای حوزه فضایی هم اجرا شود!

برای دانشجویان هم می‌توان آن را تخصصی‌تر داشت و یا حتی در سطحی بالاتر آنها را عملاً با پروژه‌های حال حاضر صنعت درگیر کرد. نه فقط در قالب تیم‌های دانشگاهی‌ای که بر روی صفر تا صد یک ماهواره کار می‌کنند، نه! می‌شود ریزپروژه‌هایی از هر کلان‌پروژه موردنیاز را به‌دقت طراحی کرده و هر زیربخش را مثلاً در خود سایت سازمان فضایی (یا مثلاً پژوهشگاه فضایی) معرفی کرد (مشابه آنچه که در وزارت صمت شروع شده) تا تیم‌های دانشجویی و یا حتی شرکت‌های خصوصی بتوانند روی آنها کار کنند! با این کار هم پایان‌نامه‌ها صنعتی می‌شود و نیاز کشور را برطرف می‌کند هم ایده‌های جدید برای رفع یک نیاز پیدا می‌شود هم فرصت‌های برابری

برای سایر دانشجویانی که الزاماً در چند دانشگاه برتر این حوزه تحصیل نمی‌کنند پیدا می‌شود و اصلاً می‌فهمند در این کشور چه کارهایی در حال انجام است! کار موفقی که در کشورهای بزرگ صنعتی نتیجه‌اش را می‌بینیم! بله سخت است و مدیریت بسیار قوی می‌خواهد ولی کدام راه آسان ما را به نتیجه دلخواه و مطلوب می‌رساند؟ برای مایی که هنوز در این کشور نتوانسته‌ایم به آن مرحله از کار تیمی و دوری از بروکراسی‌های دست‌وپاگیر برسیم که بتوانیم دانشگاه‌هایمان را بر سر یک پروژه هماهنگ کنیم؟ این یک کار می‌تواند استارت خوبی باشد!

این‌ها فقط چند مثال ساده برای دو گروه مخاطب است! و فقط برای اینکه به آن‌ها نشان داد هستند آدم‌هایی که با جان‌ودل کار می‌کنند و شما هم می‌توانید روزی یکی از آن‌ها باشید! برای اینکه نشان دهیم راه‌های دیگری هم برای نشان دادن دستاوردها هست، از خلال رؤیاهایی که پرورش داده می‌شود، از خلال تجربه‌هایی که کسب می‌شود و آرزوهایی که تحقق پیدا می‌کند!

درباره این متن نظر دهید!

فهرست

نبض را در شبکه‌های اجتماعی دنبال کنید:



گاهنامه
دانشجویی

سال سیزدهم، شماره ۱۴۷، فروردین ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشکده فنی

مدیر مسئول: محمدهادی کبیری‌راد

سردبیر: ابوالفضل یوسفی

تحریریه: محمدحسین مرادی، سید حسین هاشمی

صفحه آرایی: رامین ندیمی